

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال هشتم، پاییز ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۲۹

بررسی تطبیقی آزادی از دیدگاه شهید مطهری و ژان پل سارتر

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۲۲

تاریخ تأیید: ۹۳/۶/۲۷

محسن قمی*

میرزاعلی کتابی**

آزادی از مهم‌ترین ارزش‌های انسانی است که همواره مورد بحث و مناقشه اندیشمندان بوده است. شهید مطهری از جمله مهم‌ترین متفکران مسلمانان در دوره معاصر می‌باشد که اندیشه او نقش بسیاری در شکل‌گیری فرهنگ اسلامی معاصر داشته است. از سوی دیگر، ژان پل سارتر نیز از جمله متفکران اگزیستانسیالیست معاصر می‌باشد که آثار او در زمینه‌های فکری بسیار اثرگذار بوده است. با توجه به اینکه هر دو متفکر علاقه زیادی به طرح و بررسی مسائل مربوط به وجود انسانی دارند، این پرسش مطرح می‌گردد که آنان چه دیدگاهی درباره «آزادی» دارند؟ و در دیدگاه آنها چه وجوه اشتراک و وجوه اختلافی می‌توان یافت؟ در این تحقیق، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و براساس متون و آثار شهید مطهری و سارتر، به مقایسه و تطبیق نظریات آن دو پرداخته شده است.

بر اساس یافته‌های تحقیق، به نظر می‌رسد برخی وجوه اشتراک میان دیدگاه

* دانشیار دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم.

** کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم.

این دو متفکر وجود دارد، مانند ارزشمند بودن آزادی و مسئولیت‌آوردن آزادی. اما اختلاف مبانی زیادی نیز میان آن دو وجود دارد. برای نمونه، به نظر ژان پل سارتر، آزادی تنها ارزش انسانی و کمال ذاتی انسان است که با وجود خداوند و وجود ارزش‌های دیگر در تضاد است. چنین نگرشی به آزادی انسان را از حقیقت خویش و مبدأ و معاد جدا و او را، بدون اتکا به هیچ اصل و قانونی، همه‌کاره خود معرفی می‌کند. اما آزادی مطرح در کلام استاد مطهری فقط با نگاه به علت فاعلی و غایی انسان معنا می‌یابد. در دیدگاه وی، هر تعلق ضد آزادی است، مگر تعلق و وابستگی به خداوند متعال، که تعلق به او عین آزادی است و جز با وابستگی و اعتقاد به خداوند آزادی حقیقی حاصل نمی‌شود. ایشان تمام هستی را در طول وجود خداوند می‌بیند و پایه و اساس ارزش‌هایی مانند آزادی و عدالت را خداشناسی می‌داند و انسانیت و ارزش‌های او را بدون شناخت خداوند بی معنا و بی مفهوم می‌داند.

واژگان کلیدی: آزادی، اخلاق، خدا، انسان، اگزیستانسیالیسم، سارتر، شهید

مطهری.

مقدمه

آزادی و اختیار انسان و آثار و عوامل اثرگذار بر آن از موضوعاتی است که هر اندیشمندی، طبق مبانی خاص خود، به نحوی به آن پرداخته است. در این میان، رابطه آزادی با مقوله‌هایی مانند ضرورت علی، وجود خداوند و ارزش‌های ثابت اخلاقی بحث‌برانگیز است. در حل چالش تضاد میان آزادی با آن مقوله‌ها برخی منکر آزادی شده‌اند و برخی حقیقت انسان را آزادی دانسته و هر چیزی که به نظر آنها با آزادی در تضاد است انکار کرده‌اند و گروهی میان آزادی و ضرورت علی و نیز سایر اصول و ارزش‌های انسانی جمع کرده‌اند و به‌خوبی توانسته‌اند

تضاد ظاهری میان آنها را برطرف نمایند.

در این پژوهش، به بررسی افکار شهید مطهری و ژان پل سارتر درباره آزادی انسان پرداخته می‌شود. اگرچه هر دو متفکر به آزادی انسان و ارزشمندی آن باور دارند و سلب آزادی از انسان را به منزله مسخ آدمی می‌دانند، مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی ایشان برداشت‌های کاملاً متفاوتی از آزادی را نشان می‌دهد. هرچند نمی‌توان همه مبانی بحث آزادی را در این مقاله مطرح کرد، لازم است به چند اصل مهم که نقش مستقیم در بحث آزادی دارند اشاره کرد.

از منظر شهید مطهری، یکی از مبانی مهم هستی‌شناختی آزادی اعتقاد به وجود خداوند و نقش او در عالم هستی است، به نظر استاد مطهری، خالق و رب جهان خداوند است و واقعیت و ماهیت جهان واقعیت «از اویی» و «به سوی اویی» است. (مطهری ۱۳۸۵، ج ۳: ۵۱) به نظر ایشان، خداوند متعال - همان‌طور که واجب الوجود بالذات است، واجب من جمیع الجهات و الحیثیات است. از این‌رو، خداوند متعال واجب الافاضه است. پس، محال است موجودی تحقق یابد و تکامل پیدا کند اما این تحقق و کمال از سوی خداوند افاضه نشده باشد. (همو، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۹۵) اما سارتر، با انکار خداوند، موجودات جهان را متکی به خود می‌داند. وی هستی را گزاف می‌شمارد و معتقد است: «تمام موجودات بدون دلیل به وجود آمده‌اند و به واسطه ضعف زیاد و حسب تصادف می‌میرند.» (سارتر، ۱۳۵۳: ۱۶۰)

خلاصه آنکه از نظر استاد مطهری، آزادی انسان مبتنی بر وجود خدا به‌عنوان مقوم هستی اوست ولی از نظر سارتر وجود خداوند به منزله سلب آزادی انسان

تلقی می‌شود.

یکی دیگر از مبانی اثر گذار در بحث آزادی وجود سرشت پیشینی «فطرت» در انسان است. به نظر استاد مطهری، اختیار و آزادی جز با پذیرش آنچه در اسلام به نام «فطرت» نامیده می‌شود و قبل از اجتماع در متن خلقت به انسان داده شده معنا پیدا نمی‌کند. (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۳: ۴۲۱) به اعتقاد ایشان، انسان در ابتدای تولد، فقط مجموعه‌ای از استعدادهاست. لذا، انسان ماهیت ثابت بالفعل پیشینی ندارد اما ماهیت بالقوه پیشینی دارد. به نظر استاد، سرشت انسان مانند یک ظرف خالی نیست که بخواهد با هر نوع عمل اختیاری و آزادانه - آن‌گونه که خود تشخیص داد - آن را پر کند؛ در وجود انسان، میل‌ها و گرایش‌های بالقوه‌ای وجود دارد که انسان می‌تواند آنها را شکوفا کند و با شکوفا شدن آنها، وجوداً و ماهیتاً به مقام انسانیت حقیقی نایل آید. اما سارتر هر نوع سرشت پیشینی را نفی می‌کند. به اعتقاد او، انسان به دو علت نمی‌تواند سرشت پیشینی داشته باشد:

الف. «سرشت پیشینی» با اگزیزتانس و تقدم وجود بر ماهیت در انسان ناسازگار است. (سارتر، ۱۳۷۶: ۲۷) به نظر سارتر، اگر قایل شدیم که انسان دارای فطرت است، پس، ماهیت انسان از قبل معلوم و متعین بوده، که این با اگزیزتانس او در تضاد است.

ب. فطرت داشتن انسان با آزادی او در تضاد است، زیرا آزادی انسان مطلق و تام است؛ اگر انسان دارای سرشت پیشینی باشد، این سرشت پیشینی در عملکرد او تأثیر خواهد گذاشت و این به معنای محدود کردن آزادی مطلق انسان است. با توجه به سخنان استاد مطهری، دو نکته در جواب ادله سارتر بیان شدنی

است:

۱. مراد از فطرت این نیست که انسان از بدو تولد، پاره‌ای از ادراکات یا گرایش‌ها و خواست‌ها را بالفعل داشته باشد، که در این صورت، انسان ماهیت‌پیش‌ساخته‌ای خواهد داشت که در تحصیل آن هیچ اختیاری از خود نداشته است. بلکه بدین معنا است که در آغاز تولد، نیروی درونی بالقوه‌ای او را به سوی یک سلسله دریافت‌ها و گرایش‌ها سوق می‌دهد و داشتن نیروی بالقوه با اگزیستانس و آزادی انسان هیچ منافاتی ندارد. به تعبیر دیگر، سارتر میان باور به فطرت و نظریه ذات‌گرایی تفکیک قایل نشده است.

۲. لاتعینی مطلق و بی‌رنگی و بی‌شکلی مطلق تنها به یکی از دو صورت ممکن است: یکی اینکه یک موجود کمال لایتناهی و فعلیت محض و بی‌پایان باشد و دیگر اینکه یک موجود فاقد هر فعلیت و هر کمال باشد. چنین موجودی همان است که برخی از فلاسفه آن را «هیولای اولی» و یا «ماده‌المواد» می‌نامند. اما انسان نمی‌تواند فاقد هرگونه تعیین باشد، زیرا نه فعلیت محض است و نه قوه محض.

بررسی سخنان شهید مطهری و سارتر در مسائل عمده و مهم مورد مناقشه در مسئله آزادی را در هفت محور پی می‌گیریم.

۱. مفهوم آزادی

در طول تاریخ اندیشه بشر کمتر موضوعی مانند «آزادی» مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است تا آنجا که تعریف‌های ارائه‌شده از سوی متفکران از دویت تعریف نیز تجاوز نموده است. (برلین، ۱۳۸۰: ۲۳۶) این فراوانی دیدگاه‌ها در باب تعریف آزادی سبب شده که برخی فلاسفه مانند کارل یاسپرس -

فیلسوف اگزیستانس آلمانی - اعلام نماید که «تعریف قانع کننده‌ای از آزادی امکان ندارد.» (وال، ۱۳۵۷: ۹۴)

از سویی دیگر، کلمه «آزادی» مشترک لفظی است که در علوم فلسفی، روان‌شناسی، اخلاقی و حقوقی در معانی مختلفی به کار می‌رود. از این رو، یافتن معنای جامعی برای معانی مختلف آن بسیار مشکل است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۵) اما از آنجاکه کاربرد یک کلمه در معانی مختلف سبب خلط برخی مباحث می‌شود، معانی مشهور آزادی بیان می‌شود.

واژه آزادی، از نظر لغوی در زبان فارسی، به معنای حریت و اختیار و خلاف بندگی، رقیت، عبودیت، اسارت و اجبار و همچنین به معنای قدرت عمل و ترک عمل و قدرت انتخاب آمده است. (دهخدا، ۱۳۲۵، ج ۲: ۱۶) و در عربی، به معنای حریت و اختیار است و در زبان انگلیسی، معادل دو واژه «Freedom» و «liberty» می‌باشد. این دو اصطلاح غالباً به جای یکدیگر به کار می‌روند، ولی در پاره‌ای مواضع بار معنایی این دو واژه متفاوت می‌شود: وقتی واژه «Freedom» در مورد اشخاص یا افعالشان به کار می‌رود، اشاره به «توانایی» یک فرد برای رفتار به شیوه‌ای خاص در مجموعه‌ای از شرایط مفروض دارد، اما «liberty» اشاره به «رخصت معتبر» فرد برای رفتار به شیوه‌ای خاص در مجموعه‌ای از شرایط مفروض دارد.^۱ (بابایی، ۱۳۸۲: ۲۵)

۱. واژه «Freedom» بیشتر ناظر به ابعاد کلامی و الهیاتی است، در حالی که «liberty» بیشتر ناظر به مباحث سیاسی و اجتماعی است.

از نظر اصطلاحی، مهم‌ترین معانی‌ای که واژه آزادی در بیان آن معانی به استخدام درآمده است عبارت است از: آزادی فلسفی-کلامی، آزادی حقوقی، آزادی اخلاقی و آزادی عرفانی.

۱. آزادی فلسفی-کلامی (تکوینی): در حوزه فلسفه و کلام، وقتی گفته می‌شود «انسان آزاد است»، آزادی به معنای اختیار و عدم جبر است، بدین معنا که انسان در انجام کارهای خود اختیار دارد و مجبور نیست. آزادی فلسفی آزادی تکوینی انسان و مربوط به نحوه وجود اوست. از این‌رو، باید و نباید در آن راه ندارد. پرسشی که در این حیطه مطرح است آن است که آیا انسان به لحاظ تکوینی آزاد است یا آزاد نیست، اما این پرسش که انسان باید آزادی داشته باشد یا نباید آزادی داشته باشد، در این منظر جایی ندارد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۷)

این نوع آزادی با سایر انواع آن، مانند آزادی اجتماعی و سیاسی، فرق دارد. با این حال، نباید از این نکته غافل بود که اگر کسی آزادی تکوینی را قبول نداشت و قائل به «جبر تکوینی» بود، حق سخن راندن از آزادی‌های اجتماعی را ندارد، زیرا هرگاه زندگی و رفتار انسانی معلول یک رشته علل جبرآفرین باشد، انتظار آزادی اجتماعی و سیاسی فاقد موضوع خواهد بود. (سبحانی، ۱۳۸۴: ۳۵)

۲. آزادی حقوقی-سیاسی: آزادی به این معنا که یکی از حقوق اساسی انسان شمرده می‌شود گونه‌های مختلفی دارد، مثل آزادی عقیده و اندیشه، آزادی بیان، آزادی تشکیل اجتماعات و شرکت در آنها، آزادی قلم و مطبوعات، و آزادی فعالیت‌های اقتصادی. (بیات، ۱۳۸۶: ۱۴) در این نوع از آزادی که در روابط اجتماعی مطرح است، سخن بر سر این است که انسان به لحاظ حقوقی، تا چه

اندازه آزادی رفتار دارد، که در صورت تعدی از آن اندازه، تحت تعقیب قانون قرار می‌گیرد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱۰)

۳. آزادی اخلاقی: آزادی اخلاقی گاه مقابل الزام اخلاقی به کار می‌رود و مراد از آن اعتباری و قراردادی بودن اصول اخلاقی است، بدنی بیان که اخلاق اساسی ندارد و هر کس می‌تواند، به اختیار خود، رفتاری را خوب یا بد بداند. آزادی اخلاقی در فرهنگ اسلامی معنای دیگری نیز دارد، که شناخته‌شده‌تر از معنای قبلی است، به اینکه آزادی اخلاقی رهایی انسان از قید شهوات و قوای حیوانی و شیطانی است. این همان «آزادی معنوی» در کلام شهید مطهری است. (همان: ۷-۸)

۴. آزادی عرفانی: این نوع آزادی به معنای وارستگی از هر چیزی جز خداوند است. (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۸: ۲۵۱)

اگرچه آزادی تعاریف اصطلاحی و کاربردهای مختلفی دارد، می‌توان گفت: مفهوم آزادی مفهوم واحدی است که در همه برداشت‌ها به گونه‌ای وجود دارد. بر این اساس، آزادی دارای سه مؤلفه اساسی است که مفهوم آن را تشکیل می‌دهد: ۱. فاعل: آزادی چه کسی؟ ۲. مانع: آزادی از چه چیزی و یا چه کسی؟ ۳. هدف: آزادی برای چه هدفی؟

با توجه به این سه مؤلفه، می‌توان آزادی را این‌گونه تعریف کرد: «آزادی فرد یا افرادی از قید فرد یا افراد دیگر برای انجام دادن کار و رفتار خاص.» (بیات، ۱۳۸۶: ۱۰)

اگرچه شهید مطهری آزادی را به فقدان مانع تعریف می‌کند و در چند مورد می‌فرماید: «آزادی یعنی نبودن مانع.» ولی با توجه به دیگر سخنان ایشان، باید

گفت: مراد ایشان از نبود مانع نبود مانعی در راه تکامل و رشد انسان و رسیدن آدمی به مقام والای انسانیت است. (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۲۳: ۴۳۷) و این مطلب حاکی از توجه استاد مطهری به رکن سوم آزادی یعنی هدف است. شهید مطهری دربارهٔ عدم مانع می‌فرماید:

عدم هر مانعی آزادی نیست. مثلاً، موانع فعل، از قبیل یک سیل که مانع عبور از رودخانه است، نبودن آنها آزادی نیست، بلکه در مورد موانع فاعل، یعنی چیزهایی که قوای ظاهری یا باطنی فاعل [را] در بند و محدود می‌کند، اطلاق می‌شود. (همان، ج ۲۳: ۱۱۶)

سارتر تعاریف متعددی از آزادی و اختیار ارائه می‌دهد. حتی وی در کتاب هستی و نیستی می‌نویسد: «من نمی‌توانم ماهیتی برای آزادی تصور کنم.» (سارتر، ۱۳۸۹: ۹۰ [نوالی، ۱۳۸۶: ۲۳۰]) شاید مراد او این باشد که حقیقت آزادی و تعریف ماهوی و بیان ذاتیات آن برای ما ممکن نیست و تعاریف ارائه‌شده تعاریف شرح الاسمی و بیان عوارض آن است.

وی در زمان‌های مختلف برداشت‌های متفاوتی از آزادی دارد:

- زمانی آزادی را به معنای انجام کار بی‌دلیل می‌داند. (دوبووار، ۱۳۸۹: ۳۴۶)
 - در کلاس یازدهم، معنای آزادی فلسفی را درک می‌کند که به گفتهٔ خودش شیفتهٔ آن می‌شود. (همان: ۳۴۵)

- و گاهی آزادی رواقیان را آزادی مد نظر خویش می‌داند. وقتی سیمون دوبووار از وی می‌پرسد: «برداشت شما از آزادی، در نهایت، همان آزادی رواقیان است که آنچه که به ما بستگی ندارد اهمیت ندارد و آنچه که به ما بستگی دارد آزادی است و، در نتیجه، در هر شرایطی و وضعیت ما آزادیم؟»، سارتر با

صراحت جواب می‌دهد: «بله، دقیقاً همین بود.» (همان: ۳۴۶)

- سارتر در جایی دیگر آزادی را به معنای «از بین بردن نیستی و عدم در انسان» می‌داند: «فقط انسان است که می‌تواند نیستی را از بین ببرد و این همان آزادی است.» (سارتر، ۱۳۸۹: ۴۰) طبق این تعریف، آزادی یعنی توانایی انسان در نفی عدم‌ها و ساخت ماهیت خویش و گذر آدمی از آنچه نیست به سوی آنچه می‌خواهد باشد.

- و گاهی آزادی را با انتخاب و امکان‌گزینش مساوی می‌داند: آزادی گاهی عبارت از انتخاب و دگرگونی است و با هدفی که برای آینده طرح می‌کند و تحقق آن در آینده تعریف می‌شود. (نوالی، ۱۳۸۶: ۲۳۶)

چنان‌که ملاحظه شد، سارتر تعاریف مختلفی از آزادی ارائه داد و شاید به همین علت است که برخی از شارحان سارتر تعریف او از آزادی را مبهم می‌دانند. (مارسل، ۱۳۸۱: ۱۴ و نوالی، ۱۳۸۶: ۲۳۶)

خلاصه آنکه تعریف استاد مطهری از آزادی مشخص و معلوم است، اما تعریف سارتر از آزادی مبهم است.

۲. ارزش آزادی

درباره ارزشمند بودن اصل آزادی کسی تردید ندارد و همه اذعان دارند که آزادی یکی از ارزش‌ها و اصول انسانی و جزء جدانشدنی از انسانیت است. به نظر شهید مطهری نیز، آزادی یکی از بزرگ‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های انسانی: گوهر انسانی (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵۲۶)، و یکی از نیازمندی‌های موجود زنده است (همان، ج ۲۳: ۴۳۵). به اعتقاد ایشان، انسان دارای ارزش‌های زیادی است و آزادی یکی از آنهاست.

همچنین، استاد مطهری آزادی را یک ارزش معنوی و الهی می‌داند که انسان با داشتن آن می‌تواند خود را به مقامات والای انسانی سوق دهد و حتی مقام خویش را از ملائکه الهی برتر کند.

سارتر نیز آزادی را ارزشمند و حتی بر هستی انسان مقدم دانسته است: «آزادی در انسان جلوتر از هستی او قرار گرفته و اساس انسانی نیز با آزادی به وجود آمده است.» (سارتر، ۱۳۱۹: ۳۹)، با این تفاوت که سارتر - بر خلاف شهید مطهری - آزادی را تنها ارزش انسان دانسته، نسبت به آن دید مادی‌گرایانه دارد و آن را فقط در زندگی مادی انسان جاری می‌داند. به اعتقاد وی، آزادی تنها ارزش واقعی و جزء لاینفک انسان است.

۳. قلمرو آزادی

بیشتر اندیشمندان بر این باورند که آزادی بی‌حد و حصر به افسانه شبیه است تا واقعیت. اما شمار زیادی در عمل، به‌ویژه در بستر زندگی اجتماعی، خواهان آزادی مطلق‌اند.

شهید مطهری از کسانی است که تنها آزادی محدود و مشروط را می‌پذیرد و معتقد است که آزادی مطلق نه دست‌یافتنی است و نه مطلوب. ایشان برای اثبات ادعای خویش این‌گونه استدلال آورده است: بشر به حکم اینکه در سرشت خود دوقطبی آفریده شده - یعنی موجودی متضاد است - و، به تعبیر قرآن، مرکب از عقل و نفس، یا جان (جان علوی) و تن است، محال است بتواند در هر دو قسمت وجودی خود از بی‌نهایت درجه آزادی برخوردار باشد. رهایی هر یک از قسمت عالی و سافل وجود انسان مساوی با محدود شدن قسمت دیگر است. (مطهری، ۱۳۱۵، ج ۲۴: ۳۴۶) دلیل دیگری که می‌توان برای کلام استاد مطهری ذکر

کرد این است که ایشان فلسفه آزادی را به وجود آمدن محیط مساعد برای رشد عقلی و فکری می‌داند (همان، ج ۱: ۱۱۷) و واضح است که آزادی نامحدود و بدون قید و شرط ناقض فلسفه وجودی خویش است.

به باور استاد مطهری، یکی از موارد محدودکننده آزادی «مساوات» است. به نظر ایشان، آزادی و مساوات دو ارزش انسانی‌اند که با یکدیگر متعارض‌اند: اگر افراد آزاد باشند، مساوات از بین می‌رود و اگر بخواهد مساوات کامل برقرار بشود، ناچار باید آزادی‌ها را محدود کرد. (همان، ج ۲۲: ۴۹۷) به اعتقاد شهید مطهری، آزادی هر فردی اگر با آزادی دیگران مزاحم باشد، محدود می‌شود.

از سخنان ایشان این نکته مهم نیز استفاده می‌شود که گاهی ممکن است آزادی یک شخص برای خود او مضر باشد و آزادی اجتماعی او آزادی معنوی‌اش را تهدید کند، در این صورت نیز، باید آزادی اجتماعی او محدود شود. به این بیان، آزادی را آزادی محدود می‌کند.

«بسیار اشتباه است اگر خیال کنیم معنی اینکه "انسان آزاد آفریده شده" این است که به او میل و خواست و اراده داده شده است و این میل باید محترم شناخته شود، مگر آنجا که با میل‌ها و خواست‌های دیگران مواجه و معارض شود و آزادی میل‌های دیگران را به خطر اندازد. ما ثابت می‌کنیم که علاوه بر آزادی‌ها و حقوق دیگران مصالح عالی‌ه خود فرد نیز می‌تواند آزادی او را محدود کند. (همان، ج ۱۹: ۶۴۶)

به اعتقاد استاد مطهری، برخی محدودیت‌های تکوینی نیز برای آزادی وجود دارد، مانند: وراثت، محیط طبیعی و جغرافیایی، محیط اجتماعی، تاریخ و عوامل زمانی.

اگر چه شهید مطهری موارد ذکر شده را محدودکننده آزادی می‌داند، به اعتقاد ایشان، انسان تا حد زیادی می‌تواند خود را از قید عوامل تکوینی محدودکننده آزادی برهاند:

انسان در عین اینکه نمی‌تواند رابطه‌اش را با وراثت، محیط طبیعی، محیط اجتماعی و تاریخ و زمان بکلی قطع کند، می‌تواند تا حدود زیادی علیه این محدودیت‌ها طغیان نموده، خود را از قید حکومت این عوامل آزاد سازد. انسان به حکم نیروی عقل و علم، از یک طرف، و نیروی اراده و ایمان، از طرف دیگر، تغییراتی در این عوامل ایجاد می‌کند و آنها را با خواست‌های خویش منطبق می‌سازد و خود مالک سرنوشت خویش می‌گردد. (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱۹: ۲۹۲)

اما سارتر در این باره در کتب خود سخنانی دارد که به نظر می‌رسد با هم متناقض هستند.

سارتر، طبق مبنای اگزیستانسیالیستی خویش، باید به آزادی مطلق و بدون قید و شرط قایل باشد، زیرا او انسان را عین آزادی می‌داند که همیشه باید در حال ساختن خویش باشد و هیچ مانعی نباید او را از این کار بازدارد. وی با توجه به همین مبنا از آزادی بدون حد و مرز دفاع می‌کند: «من معتقدم که نسبت به آزادی هیچ سلسله‌مراتبی وجود ندارد. بالای سر آزادی چیزی نیست و، در نتیجه، من تنها تصمیم می‌گیرم و کسی نمی‌تواند تصمیمی به من تحمیل کند.» (دوبووار، ۱۳۸۹: ۳۴۸)

در دیدگاه سارتر، نه تنها کسی حق ندارد آزادی من را سلب کند بلکه خود من نیز قادر نیستم آزادی خویش را سلب کنم، اگرچه قادرم خود را فریب داده و به ظاهر «مجبور» جلوه دهم. سارتر از این افراد به بدی یاد می‌کند و آنها را

پست فطرت خطاب می‌کند: «گروهی که با قیافه گرفتن و شیوه مجادله به کار بردن یا با عذر و بهانه‌های جبری آزاد بودن کلی وجود را به خودشان پوشیده می‌دارند، در نظر من، گروهی پست فطرت می‌باشند.» (سارتر، ۱۳۴۸: ۶۴)

با توجه به این گفته سارتر و سایر سخنان او، انسان در انتخاب آزادانه خویش نیازی به مراعات هیچ اصل و قاعده‌ای ندارد.

اما وی، در جای دیگر، مسئله‌ای به نام آزادی دیگران را مطرح می‌کند که ظاهراً راه حلی است برای اشکالاتی که به آزادی بدون حد و مرز وی شده است. سارتر یک شرط برای آزادی مطرح می‌کند و آن آزادی دیگران است. او می‌گوید: «هرگاه انسان را موجودی بدانیم که هستی در او به ماهیت سبقت گرفته است و این موضوع را من حیث المجموع صحیح و واقع پنداریم و به دنبال آن یقین کنیم که انسان موجودیت آزاد دارد ... مسلماً حالتی به خود خواهیم گرفت که آرزویی جز اینکه حتی آزادی را برای دیگران نیز قایل شویم نخواهیم داشت. (همان)

سارتر، اگر چه در برخی سخنان خود برای رفع اشکالات مطرح علیه آزادی بی‌حد و مرز اگزیستانسیالیستی، احترام به آزادی دیگران را بیان کرده و شرط آزادی دانسته است، آزادی دیگران و حتی وجود دیگران را مانع آزادی و موجب دلهره و تهوع انسان می‌داند و به صراحت از وجود دیگران به جهنم تعبیر می‌کند: «جهنم همان دیگران‌اند.» (ورنو، ۱۳۸۷: ۲۷۷)

از دیدگاه سارتر، یکی دیگر از شرایط آزادی آگاهی و علم به وجود آزادی است. اگر انسان از داشتن آزادی خویش آگاه نباشد یا آگاه باشد ولی خودش را به ناآگاهی بزند، قادر نیست از آزادی خود به بهترین وجه ممکن بهره ببرد. این

چنین شخصی همیشه خودش را تحت سیطرهٔ دیگران می‌داند و هیچ‌گاه قادر نخواهد بود خودش مستقلاً دست به انتخاب بزند. در کتاب مگس‌ها، زئوس دربارهٔ اورست می‌گوید: «او از آزادی خویش باخبر است.» و آئه گیستئوس می‌گوید: «پس او را به هر بند و زنجیری ببندیم کافی نیست.» (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۳۲) از دیدگاه سارتر، کسی می‌تواند از آزادی خویش باخبر باشد که به گونه‌ای «اصیل» در این دنیا زندگی می‌کند.

شرط بعدی آزادی از دیدگاه سارتر «مرگ» است. وی مرگ را شرط ضروری و سازندهٔ آزادی می‌داند، زیرا اگر مرگ نبود، همهٔ انسانها همهٔ امکانات را امتحان می‌کردند. لذا، همه شبیه هم می‌شدند و فردیت و شخصیت خاص انسان‌ها محقق نمی‌شد. وی در دفترهایی برای اخلاق می‌گوید: «مرگ پایان است اما در عین حال، سازندهٔ آزادی است. ... اگر انسان جاودانه می‌بود، آنگاه، امکان می‌یافت تا تمامی امکانات پیش روی خود را بیازماید. ... [در این روند] او ناپدید می‌شود. [پس،] این (مرگ) برای فردیت خود او و آزادی خود او نتیجه دارد.» (همان: ۲۰۵-۲۰۶)

۴. آزادی و اصول اخلاقی

چه رابطه‌ای میان آزادی و دیگر اصول و ارزش‌های اخلاقی وجود دارد؟ در صورت تعارض میان آزادی با سایر ارزش‌های اخلاقی، کدام یک مقدم است؟ سارتر آزادی را تنها ارزش بالذات و واقعی می‌داند و معتقد است که آزادی بنیان تمام ارزش‌ها و «یگانه منبع زایای ارزش‌ها» است. (سارتر، ۱۳۸۶: ۳۰) به گفتهٔ وی، «انسان و انهاده است، زیرا بشرف نه در خود و نه بیرون خود، امکان اتکا نمی‌یابد.» (همو، ۱۳۷۶: ۴۰) و چون هیچ اتکایی ندارد، باید به تنهایی و فقط با اتکا

به آزادی و مسئولیت خود مسیر زندگی خویش را طی کند. سارتر با نفی تمام اصول و ارزش‌ها به آزادی می‌رسد و آزادی را ناسازگار با سایر ارزش‌ها می‌داند. به نظر او، خوب و بد ذاتی نداریم و ارزش‌ها با انتخاب ما حاصل می‌شوند و هر زمان که ما با اراده خودمان دست به انتخاب می‌زنیم، ارزشمند بودن آن را نیز انتخاب می‌کنیم. «شما آزادید راه خود را انتخاب کنید، یعنی بیافرینید.» (همان: ۴۶)

تفکر سارتر در بحث اخلاق را به خوبی می‌شود در نمایشنامه «شیطان و خدا» دید. در این نمایشنامه، گوتز (نقش اصلی نمایشنامه) زمانی راه حقیقت بشری را کشف می‌کند که از مطلق خوبی (خدا) و مطلق بدی (شیطان) فاصله می‌گیرد و در مجلس آخر اخلاق نسبی و متکی به شخص را می‌پذیرد، (ر.ک. سارتر، ۱۳۵۷: ۲۸۱ به بعد)، زیرا پیروی از اصول اخلاقی پیشینی، که ساخته خداوند یا شیطان باشد، مغایر با آزادی انسان و نافی وجود اوست. در قسمتی از این نمایشنامه، گوتز با گفتن جمله‌ای این نکته را القا می‌کند که انسان اگر بدترین کار غیراخلاقی را با اختیار خودش انجام دهد، باز هم ستودنی است: «من مردی خودساخته‌ام: حرام‌زادگی من مادرزادی است اما عنوان زیبای «برادرکش» را به همت و لیاقت خودم مرهونم.» (همان: ۶۹)

استاد مطهری نیز می‌پذیرد که انسان باید به تنهایی و تنها با اتکا به آزادی و مسئولیت خود مسیر زندگی خویش را طی کند. با این حال، ایشان انسان را از هدایت تکوینی و تشریحی برخوردار می‌داند. به بیان دیگر، استاد مطهری بر این باور است: انسان باید با دست خویش استعدادهای درونی خود را به فعلیت برساند ولی اصول و ارزش‌های تکوینی و تشریحی دیگری غیر از آزادی وجود

دارد که انسان باید با توجه به آنها مسیر کمال خود را طی کند. برخلاف سارتر، به نظر شهید مطهری، نه تنها آزادی تنها ارزش انسان نیست و، علاوه بر آزادی، ارزش‌های دیگری مانند عدالت و امنیت نیز وجود دارد (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۲۳: ۱۱۸) و آزادی ارزش بالذات و هدف اصلی انسان نیست بلکه ارزش آزادی مقدمی است و آزادی وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف والای انسانی است.

۵. آزادی و مسئولیت

یکی از مباحث مطرح در باب آزادی مسئولیت انسان در قبال آزادی خویش است. آیا انسان در آزادی خویش مسئولیتی نیز دارد یا انسان آزاد یعنی انسان بی‌مسئولیتی که می‌تواند از آزادی خود به هر نحوی که می‌خواهد استفاده کند؟ شهید مطهری و سارتر، هر دو، اذعان دارند که انسان آزاد مسئولیت زیادی دارد که باید به آن واقف و از آن به بهترین نحو بهره ببرد، تا بتواند مسیر زندگانی و کمال خویش را به خوبی طی کند.

سارتر انسان را در مرتبه اول مسئول خویش و در مرتبه بعدی مسئول تمام افراد بشر می‌داند که با انتخاب خود، راه همه انسان‌های دیگر را نیز انتخاب می‌کند. سارتر در تبیین مدعای دوم با ذکر مثالی می‌گوید: «اگر من ازدواج کنم و دارای فرزندی شوم - هر چند این ازدواج منحصراً مربوط به وضع خود من یا عشق من یا تمایل شخصی من باشد - با این همه، نه تنها خود را با این کار ملتزم ساخته‌ام، بلکه همه افراد بشر را در طریق انتخاب یک همسر ملتزم کرده‌ام.» (رید و تودی، ۱۳۷۸: ۳۳) به نظر او، انسان در این مسئولیت آزاد نیست و محکوم به ساختن خود و بشریت است. «بشر بدون اتکا و دستاویزی، بدون هیچ‌گونه

مددی، محکوم است که در هر لحظه، بشریت را بسازد.» (همان: ۴۱)

سؤالی که ممکن است از سارتر پرسیده شود این است: چه ملازمه‌ای میان آزادی و مسئولیت وجود دارد؟ چه اشکالی دارد که کسی نخواهد از آزادی خویش استفاده بکند و بخواهد راحت و بدون هیچ مسئولیتی زندگی کند؟ سارتر با تقبیح کار این‌گونه افراد، آنها را انسان‌هایی می‌داند که می‌خواهند از آزادی و مسئولیت‌های آن فرار کنند، اما صرف تقبیح و زشت بودن عمل آنها - بنا بر نظر سارتر - دلیل بر وجود ملازمه میان آزادی و مسئولیت نمی‌شود.

شهید مطهری آزادی را موهبتی الهی می‌داند. لذا، مسئولیت برخاسته از آزادی را نیز مسئولیتی الهی می‌داند که بر دوش انسان گذاشته شده است. به گفته ایشان، انسان امانتدار خداست و از طرف خداوند، رسالت و مسئولیت دارد، و از او خواسته شده است که با کار نیک و ابتکار خود زمین را آباد کند و با اختیار خود یکی از دو راه سعادت یا شقاوت را انتخاب کند. لذا، انسانی که مسئولیت الهی دارد خود را فقط در مسائل مادی مسئول نمی‌داند بلکه برای اهداف و آرمان‌های عالی برنامه‌ریزی و تلاش می‌کند. (مطهری، ۱۳۱۵، ج ۲: ۲۷۰)

چنان‌که واضح است، سارتر انسان را فقط در مقابل انسان مسئول می‌داند، اما شهید انسان را اصالتاً فقط در مقابل خداوند مسئول می‌داند و بالتبع، او را در مقابل همه حتی اشیاء مسئول می‌داند.

۶. آزادی و دلهره

یکی از نشانه‌های مهم آزادی نامحدود یا، به تعبیر دیگر، فهم و آگاهی از این آزادی ترس است. به نظر سارتر، وقتی قایل شدیم که «بشر محکوم به آزادی است» (سارتر، ۱۳۷۶: ۴۰) و «انسان یعنی آزادی»، در این صورت، باید گفت: «بشر

یعنی دلهره» (همان: ۳۴). آزادی مطرح در کلام سارتر همیشه قرین دلهره و اضطراب^۱ است. وقتی انسان آزادی تام داشته باشد و، از طرفی دیگر، مسئول ساختن وجود خویش باشد و هیچ نیروی قابل اتکای درونی و بیرونی و معیاری برای تشخیص خیر و شر خویش نداشته باشد، در این صورت، انسان دچار دلهره و اضطراب همیشگی خواهد شد.

با توجه به مبانی سارتر، حرف او کاملاً درست است، زیرا انسانی که نه منشأ خلقت خود را می‌داند و نه خالق و ربی دارد که به او تکیه کند و نه می‌تواند به اصول و مبانی اخلاقی و انسانی تکیه کند، قهراً همیشه در دلهره و اضطراب زندگی خواهد کرد. البته، اگر بتواند زیست کند. و الا، چنین انسانی که سارتر ترسیم می‌کند، اگر کمی عاقل باشد، باید در اولین فرصت به زندگی خویش خاتمه دهد و به دلهره‌ها و مسئولیت‌های همیشگی و رنج‌آور مهر پایان زند.

استاد مطهری نیز، مانند سارتر، انسان را قرین دلهره و اضطراب می‌داند، اما دلهره‌ای که ایشان از آن سخن می‌گویند از جنس دیگری است؛ دلهره‌ای که استاد

۱. دلهره و اضطراب حالتی است درونی، که غیر از ترس است، و ممکن است به علت ترس یا بدون دخالت ترس پدید آید. لذا، دلهره نباید با ترس یکی دانسته شود؛ ترس دارای موضوع مشخص است. مثلاً، من از شخص مسلح یا مار می‌ترسم اما دلهره بی‌موضوع است. سارتر در توضیح اضطراب با ذکر مثالی می‌گوید: «اگر به طور مثال، مأموریتی به من واگذار کنند که لیاقت و شهامت انجام آن را ندارم، ممکن است از این تصور که قادر به انجام آن نخواهم بود دچار اضطراب و نگرانی شوم، بدون اینکه کوچک‌ترین عارضه ترس در من به وجود آمده باشد.» (سارتر، ۱۳۸۹: ۴۴).

از آن سخن می‌گوید دلهره جدایی انسان از مبدأ هستی و آرزو و اشتیاق تقرب به ذات او و حرکت به سوی اوست. این دلهره - بر خلاف دلهره سارتر - از بین رفتنی است و با از بین رفتن آن، تمام دلهره‌های دیگر بشری، مانند دلهره و ترس از مرگ و فنا و دلهره مسئولیت، از بین می‌رود و به فرموده قرآن کریم (رعنه: ۲۸)، با یاد حق و انس با پروردگار، این دلهره از بین می‌رود و انسان به آرامش واقعی می‌رسد.

خلاصه آنکه استاد مطهری و سارتر در اینکه انسان با دلهره زندگی می‌کند با هم اشتراک دارند، اما جنس دلهره در بیان آن دو متفاوت است. همچنین، دلهره مورد نظر استاد مطهری قابلیت از بین رفتن را دارد، بر خلاف دلهره مطرح در کلام سارتر، که قهراً همیشه همراه انسان است.

۷. خدا و آزادی

یکی از مباحث مهم در مقوله آزادی - که سابقه دیرینه دارد - رابطه آزادی با خدا باوری و اعتقاد به قضا و قدر الهی است.

در این بین، برخی طرفدار جبر الهی شدند، که مهم‌ترین آنها در اسلام «اشاعره» اند، گروهی که به سبب یک رشته اصول و معارف اسلامی که قادر به تفسیر درست آنها نبودند نظریه جبر را پذیرفتند و در غرب نیز، برخی به دلایل فلسفی به این نظریه گرایش پیدا کردند. (ربک. فروغی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۰۰)

و بعضی آزادی و اختیار مطلق انسان را برگزیده‌اند. در میان آنها، عده‌ای مانند اگزیستانسیالیست‌های الحادی، به خاطر بها دادن به آزادی و عدم توانایی در

جمع بین نظریه آزادی و اعتقاد به خداوند، منکر اصل وجود خدا شدند^۱ و برخی مانند معتزله، اگرچه منکر اصل وجود خداوند نشدند، قدرت او را محدود کردند. به اعتقاد آنها، هر چند انسان هستی و قدرت خود را از خدا وام گرفته است، در انتخاب راه و انجام کارهای خوب یا بد به خود و انواده شده است. (ر.ک. ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۱: ۳۵۹ به بعد)

اما پیروان اهل بیت علیهم السلام با توجه به سخنان امامان معصوم علیهم السلام نظریه‌ای به نام «امر بین امرین» را ارائه کرده‌اند.^۲ مراد از این نظریه این است: از سویی، افعال انسان یا سایر حوادث جهان، مستقیماً و بلاواسطه، ناشی از اراده ذات خداوند نیست و رابطه سببی و مسببی بین اشیاء وجود دارد و، از سویی دیگر، جهان و انسان کاملاً به خود و انواده نشده‌اند.

به نظر استاد مطهری، دیدگاه صحیح در مسئله «جبر و اختیار» - چه از جنبه فلسفی و چه از جنبه کلامی و چه از جنبه اخلاقی - نظریه «امر بین امرین» است. ایشان در تبیین علت کلام خویش می‌فرماید:

زیرا از جنبه فلسفی، افعال صادره از انسان در عین اینکه از نظری امکان

۱. آنچه که اگزیستانسیالیست‌ها «وانهادگی» می‌نامند همان تفویض معتزلی است. (مطهری،

۱۳۸۵، ج ۲۳: ۳۰۷)

۲. به گفته برخی از محققان، عمیق‌ترین و زیباترین تفسیری که از نظریه بین الامرین بیان شده است تفسیر صدرالمتألهین است؛ ایشان این تفسیر را به راسخان در علم و خواص اولیای الهی نسبت داده و به شیوه‌ای بدیع و گویا آن را شرح کرده است. (ر.ک. صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۶: ۳۷۲-۳۷۷)

شدن و امکان نشدن دارد، از نظر دیگری، آنچه شدنی است شدنی است و آنچه نشدنی است نشدنی. یعنی نه ضرورت به طور مطلق حکمفرماست و نه امکان، بلکه امری است بین امرین و از نظری ضرورت و وجوب حکمفرماست و از نظر دیگر امکان. و هنگامی که از جنبه کلامی، این مسئله را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، می‌بینیم نه این است که افعال انسان صرفاً مستند به اراده ذات باری است و انسان منزع است از تأثیر، و نه این است که صرفاً مستند به خود انسان است و رابطه فعل با ذات باری منقطع است، بلکه امری است بین امرین و در عین اینکه فعل مستند به خود انسان است مستند به اراده ذات باری نیز هست، منتها در طول یکدیگر (نه در عرض و به طور شرکت). و هنگامی که از جنبه اخلاقی مطالعه می‌کنیم، باز می‌بینیم نه این است که سرشت‌های موروثی، ثابت و غیر قابل تغییر باشد و نه این است که موضوع سرشت و طینت و اخلاق موروثی به کلی دروغ باشد، بلکه امری است بین امرین، یعنی در عین اینکه پاره‌ای از اخلاق با عوامل وراثت از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود با عوامل تربیتی قابل تغییر و تبدیل و کاهش و افزایش است. (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۶: ۶۳۴)

از مباحثی که شهید مطهری و سارتر در آن کاملاً با هم اختلاف نظر دارند، رابطه آزادی با وجود خداوند است. سارتر شاخه الحادی اگزیستانسیالیست‌ها متعلق است. (سارتر، ۱۳۷۶: ۲۵) سارتر خداوند را مفهومی متناقض و وجود خدا را منافی با آزادی و اگزیستانس انسان دانسته، می‌گوید: «خدا مرده است.» (کاپلستون، ۱۳۶۱: ۲۳۷) به گفته کاپلستون، در الحاد سارتر هیچ شکی باقی نمی‌ماند. (همان) او چهار دلیل بر رد خداوند آورده است که یکی از آنها ناسازگاری اعتقاد به

خداوند با آزادی است. از دیدگاه سارتر، وجود خداوند و ایمان به او از دو جهت با آزادی انسان منافات دارد:

- اعتقاد به خداوند مستلزم ایمان و دلبستگی به خداست و ایمان به خدا یعنی تعلق و وابسته بودن به او، در حالی که وابستگی و تعلق به هر چیزی با آزادی انسان در تضاد است.

- اگر به خدایی که عالم و قادر مطلق است ایمان داشته باشیم، در این صورت، اوست که سرنوشت انسان و مبدأ و معاد او را از قبل معین کرده است و انسان در تعیین سرنوشت خود دست بسته است و این با آزادی مطلق او در تضاد است.

لذا، مجبوریم خداوند را انکار کنیم تا به آزادی انسان خدشه‌ای وارد نشود. سارتر می‌گوید: «اگر ابوالبشر - به طوری که لاپینیز فکر می‌کند - به وسیله خدا خلق شده بود، پس از این عمل، اساس آن از قبل معین شده بود. بنابراین، در برابر گناه خود کوچک‌ترین مسئولیت نداشت. چون خودش را انتخاب نکرده بود، پس، عملش را هم خودش انتخاب نکرده است، و سرنوشت او قبلاً معین بود و قبل از اینکه قدم در راه زندگی گذاشته شود معلوم بود چه باید بشود، مانند تخمی که به زمین می‌کارند و از قبل می‌دانند چه سرنوشتی خواهد داشت. (سارتر، ۱۳۸۹: ۳۵۲)

هر دو دلیل بیانگر این مطلب است که وجود خداوند با آزادی انسان - که پایه تفکرات سارتر می‌باشد - در تضاد است و از آنجاکه وجود بشر به آزادی او وابسته است، اگر خدایی باشد، دیگر انسان به معنای واقعی آن، یعنی انسان آزاد و بدون ماهیت، نمی‌تواند موجود باشد.

شهید مطهری هر دو دلیل را در کتب خویش مطرح و جواب می‌دهد: استاد مطهری، در جواب اشکال اول سارتر، ابتدا، می‌پذیرد که وابستگی و تعلق به یک ذات بیگانه با خود موجب سلب آزادی انسان و ازخودبیگانگی او می‌شود و علت نفی وابستگی به مادیات در ادیان را همین مسئله می‌داند، چون وابستگی به مادیات نیز وابستگی به یک بیگانه است که موجب سقوط ارزش انسانیت و سلب آزادی او می‌شود.

ایشان، در ادامه، با رد صغرای استدلال، به این نکته مهم اشاره می‌کند که نه تنها، تعلق به خداوند تعلق به غیر نیست بلکه تعلق به «خود» و حتی «خودِ کامل‌تر» و وابستگی به آنچه که کمال نهایی انسان است می‌باشد. و وابستگی به «خود» موجب نمی‌شود که انسان از خودش بی‌خبر و ناآگاه شود و مستلزم این نیست که ارزش‌های خود را فراموش کند و یا از جریان بماند و صیوررتش تبدیل به کینونت شود، چون وقتی شیء به غایت خودش وابستگی دارد، به سوی او شتابان است و به طرف او حرکت می‌کند. (مطهری، ۱۳۱۵، ج ۲۳: ۳۱۲)

شهید مطهری، در ادامه، دو دلیل بر بیگانه نبودن خداوند با انسان بیان می‌کند: الف. خداوند علت فاعلی و علت موجدۀ انسان است و علت فاعلی و علت موجدۀ هر شیء مقوم ذات آن شیء است [یعنی قوام هر شیء به علت مبدع و ایجادکننده آن است] و از خود آن شیء به او نزدیک‌تر است.

ب. خداوند کمال و نهایت سیر انسان است و رفتن انسان به سوی خدا رفتن انسان به سوی «خود» است، رفتن انسان از «خود» ناقص‌تر به «خود» کامل‌تر است. (همان، ج ۲۳: ۳۱۲-۳۱۳)

استاد مطهری، در پایان، با توجه به قرآن کریم، به نکته دقیق اشاره می‌کند: «انسان فقط وقتی می‌تواند به خودش آگاه باشد که به خدا آگاه باشد و محال است کسی «خودآگاه» باشد ولی «خداآگاه» نباشد.» (همان، ج ۲۳: ۴۴۴؟)

اولین نکته‌ای که استاد مطهری در جواب اشکال دوم سارتر آورده جواب نقضی به اشکال مذکور است. استاد مطهری، با بیان این نکته که اشکال ذکرشده برای کسانی که تفکر مادی نیز دارند وارد است، می‌فرماید:

طبق قانون ثابت و مسلم علت و معلول، هر پدیده و حادثه‌ای مولود علت یا علی است و آن علت یا علل نیز، به نوبه خود، مولود علت یا علل دیگر می‌باشد و، از طرفی، به وجود آمدن معلول با فرض وجود علت مربوطه ضروری و قطعی و اجتناب‌ناپذیر است و، با فرض عدم وجود آن علت، ممتنع و ناشدنی است. ... اینجاست که این پرسش برای آنها و مکتب آنها پیش می‌آید که اعمال و افعال بشر مانند همه پدیده‌های دیگر تابع این قانون‌اند و نمی‌توانند از آن مستثنا باشند، یعنی اعمال بشر تحت قوانینی مسلم و قطعی و جبری انجام می‌یابد و در این صورت، آزادی و اختیار را چگونه و از چه راه باید توجیه کرد؟ (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۷۸-۳۷۹)

استاد مطهری این شبهه را ناشی از عدم درک صحیح مفهوم قضا و قدر می‌داند و در تبیین صحیح آن می‌فرماید:

علم ازلی الهی از نظام سببی و مستببی جهان جدا نیست. علم الهی علم به نظام است. ... آنچه علم ازلی الهی ایجاد می‌کند این است که اثر فاعل طبیعی از فاعل طبیعی، اثر فاعل شعوری از فاعل شعوری، اثر فاعل مجبور از فاعل مجبور و اثر فاعل مختار از فاعل مختار صادر شود. علم الهی ایجاد نمی‌کند که

اثر فاعل مختار از آن فاعل بالاجبار صادر شود. (همان: ۴۳۴)

به اعتقاد شهید مطهری، برخلاف ادعای اشکال‌کنندگان، نه تنها علم الهی با آزادی ناسازگار نیست بلکه علم الهی با جبر در تضاد است، زیرا خداوند از ازل می‌داند که انسان مختار است و کارهای خویش را با اختیار انجام می‌دهد و اگر مختار نباشد، علم الهی جهل می‌شود، که بطلان آن واضح است. لذا، نتیجه علم ازلی خداوند به افعال و اعمال موجودات صاحب اراده و اختیار جبر نیست، نقطه مقابل جبر است. (همان، ج ۱: ۴۳۵)

بنابراین، آزادی و اختیار انسان نه تنها با وجود خداوند در تضاد نیست بلکه آزادی واقعی در گرو اعتقاد به خداوند متعال می‌باشد.

نتیجه‌گیری

از مطالب ذکر شده چند نکته به دست می‌آید:

۱. هم استاد مطهری و هم سارتر اصل آزادی انسان و ارزشمندی آن را قبول دارند اما در مبانی و اصول و نتیجه‌ای که از این بحث دارند، اختلاف زیادی دارند.

۲. در دیدگاه استاد مطهری، آزادی جنبه مقدمی و وسیله‌ای دارد برای رسیدن انسان به کمال نهایی خویش. ایشان آزادی را تنها ارزش انسان نمی‌داند بلکه آن را در کنار سایر ارزش‌های انسانی می‌بیند که حتی ممکن است گاهی به دلیل اهمیت ارزش‌های دیگر از آن چشم‌پوشی شود. ولی سارتر آزادی را تنها ارزش ذاتی و بالاصاله می‌داند، که حقیقت و خود واقعی انسان و کمال نهایی است و آدمی هدفی جز رسیدن به آن ندارد. و این انسان است که با آزادی و با انتخاب خود، سایر ارزش‌ها را می‌آفریند.

۳. حلقه اتصال مبانی و افکار استاد مطهری اعتقاد به وجود خداوند متعال به عنوان علت فاعلی و علت غایی انسان است که تمام هستی قائم به ذات اوست و هر لحظه وجود خود را از او می‌گیرد. در دیدگاه وی، هر تعلقی ضد آزادی است مگر تعلق و وابستگی به خداوند متعال، که تعلق به او عین آزادی و موجب از بین رفتن تنهایی و دلهره انسان است. اما سارتر انسان‌محور است و می‌خواهد با انکار خداوند به آزادی ظاهری خویش برسد. تمام تلاش او این است که انسان را همه‌کاره خود و جهان هستی معرفی کند. انسان از منظر سارتر موجودی است که می‌خواهد به دست خویش و با مسئولیت خویش، جهان را بسازد و از آنجاکه به هیچ‌کس و به هیچ‌اصلی متکی نیست، همیشه همراه با دلهره و اضطراب زندگی می‌کند و این دلهره تا زمان مرگ همراه اوست.

کتابنامه

- قرآن کریم.

- احمدی، بابک (۱۳۸۴). سارتر که می‌نوشت، تهران: نشر مرکز.

بابایی، غلامرضا (۱۳۸۲). فرهنگ سیاسی، تهران: آشیان.

- برلین، آیزیا (۱۳۸۰). چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.

- بیات، عبدالرسول و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶). فرهنگ واژه‌ها، ج ۳، قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.

- رید، هاوارد و فیلیپ تودی (۱۳۷۸). سارتر (قدم اول)، ترجمه روزبه معادی، تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه.

- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۶۸). درآمدی بر حقوق اسلامی، قم: سمت.

- دوبووار، سیمون (۱۳۸۹). وداع با سارتر، ترجمه حامد فولادوند، تهران: جامی.

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۵). لغت‌نامه دهخدا، تهران: چاپخانه مجلس.

- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۱). جبر و اختیار، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.

- سارتر، ژان پل (۱۳۵۳). استفرغ، ترجمه علی صدوقی، ج ۳، تهران: مؤسسه مطبوعاتی فرخی.

- _____ (۱۳۷۶). آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر.

- _____ (۱۳۴۸). آگزیستانسیالیسم یا مکتب انسانیت، ترجمه حسینقلی جواهرچی، ج ۳،

مؤسسه مطبوعاتی فرخی.

- _____ (۱۳۸۶). بازپسین گفتگو، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.

- _____ (۱۳۵۷). شیطان و خدا، ترجمه ابوالحسن نجفی، ج ۴، فاروس ایران.

- _____ (۱۳۸۹). هستی و نیستی، ترجمه عنایت‌الله شکیباپور، تهران: دنیای کتاب.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۴). آزادی و دین‌سالاری، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- شهرستانی، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم (۱۹۹۸). الملل و النحل، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۳). سیر حکمت در اروپا، ج ۴، تهران: البرز.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۶۱). فلسفه معاصر، ترجمه علی اصغر حلبی، نقش جهان.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۱). فلسفه اگزیستانسیالیسم، ترجمه شهلا اسلامی، تهران: نگاه معاصر.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۱). دین و آزادی، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). مجموعه آثار، ج ۳، تهران: صدرا، چاپ سوم.
- نوالی، محمود (۱۳۸۶). فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، ج ۳، دانشگاه تبریز.
- وال، ژان (۱۳۵۷). اندیشه هستی، ترجمه باقر پرهام، ج ۲، تهران: کتابخانه طهوری.
- ورنو، روزبه و ژان وال و دیگران (۱۳۸۷). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، ج ۲، تهران: خوارزمی.